بسم الله الرحمن الرحیم.

باب سوم **اجماع**‏.

مسأله ای که در این باب باید مورد بررسی قرار بگیرد از این قرار است:

آيا اجماع مى‏تواند يكى از ادله اثبات حكم شرعى به‏طور مستقلّ(و در مقابل كتاب و سنّت و دليل عقل) باشد يا خير؟

تعریف اجماع: اجماع در لغت به معانى گوناگونى آمده كه یکی از آنها مطلق اتفاق است اعم از اتفاق يك امت يا اتفاق همه مردم و يا اتفاق جمع قليل، و باز اعم از اينكه اتفاق بر حكمى از احكام شرعيه باشد يا بر امرى از امور عقلاييه و يا بر مسأله‏اى از مسائل علميه و فلسفيه‏.

اما در اصطلاح: مراد از اجماع يك اتفاق خاص مى‏باشد كه تعابیر مختلفی درباره آن مطرح شده، از جمله: اتفاق فقهاء مسلمان بر يك حكم شرعى، يا اتفاق اهل حلّ و عقد از مسلمانان بر حكم، و يا اتفاق امّت پیامبر صلى‌اللّه‌عليه‌وآله بر حكم.

هرچند اين تعبيرها متفاوتند اما ظاهرا همگى متوجه يك معناى جامع و مشترك هستند و آن اتفاق و هم‏رأى بودن گروهى است كه اتفاق كردن آنان بر يك رأى نقش و شأنى در اثبات حكم شرعى دارد.

على‏اى‏حال عامه اجماع(با همين معنايى كه برايش ذكر كرديم) را يكى از منابع استنباط احكام شرعيه مى‏دانند در مقابل كتاب و سنت و در عرض آنها و بعضى هم قياس را افزوده‏اند.

اما علماى اماميّه مى‏گويند اگر اجماع کاشف از رای معصوم (علیه‎السلام) باشد اعتبار دارد، و الّا بما هوهو اعتبارى نخواهد داشت‏. و بر همين اساس علماى شيعه گاهى مسامحه نموده و بر اتفاق‏نظر گروه اندكى كه كاشف قطعى از قول معصوم باشد، نام اجماع مى‏نهند با اينكه در اصطلاح اين را اجماع نگويند(چون اتفاق الكل نيست) و بالعكس اگر همه علماى عصر نظرشان يكى شد، ولى كاشف از رأى معصوم نبود آن را حجت نمى‏دانند، و لو اصطلاحا بدان اجماع گويند، فلذا اجماع در واقع از باب سنّت حجّت مى‏باشد. بنابراين از نظر علماى شيعه ادلّه احكام شرعى سه تا مى‏شود (كتاب، سنّت و عقل). اما اينكه در مقام شمارش ادلّه احكام چهار مورد شمرده‏ شده از اين جهت است كه روش درسى در علم اصول اين‏چنين بوده است كه ادلّه احكام شرعى را چهار تا مى‏دانستند و بخاطر محفوظ ماندن روش مذكور اجماع را يكى از ادلّه بحساب آورده‏اند.

مرحوم مظفر برای اینکه ثابت نمایند رای عامه باطل است و اجماع بما هو اجماع و با قطع نظر از كشف قول معصوم نمى‏تواند در مقابل كتاب و سنّت دليل مستقل و جداگانه‏اى براى اثبات حكم شرعى باشد، دو سؤال را مطرح نموده و با پاسخ به آنها ثابت مى‏نمايند كه اجماع من حيث هوهو هيچ ارزش و قيمتى نخواهد داشت.

**سوال اول:** قول به اجماع براى اصوليّين از كجا پيدا شد و اصوليين روى چه انگيزه‏اى اجماع را حجّت شرعى و دليل مستقلّ در مقابل كتاب و سنّت شناختند؟

پاسخ.

بیان چند نکته:

نكته اوّل: آنچه كه مسلّم است آن است كه با مراجعه به وجدان سالم دينى و مذهبى، انسان درمى‏يابد كه مجرّد اجماع همه مردم و يا اتّفاق امّتى از امّت‏ها از حيث اجماع و اتّفاق بودن، ارزش علمى ندارد، يعنى اتّفاق بما هو اتّفاق يا از ناحيه مردم باشد و يا از ناحيه علما و يا از ناحيه يك امّت باشد در رابطه با اثبات احكام شرعى الهى ارزشى ندارد چه آنكه بين اتّفاق و علم پيدا كردن بحكم الهى ملازمه‏اى وجود ندارد.

نكته دوّم: اجماع مورد بحث غير از قضاياى مشهوره عمليّه است كه بخاطر تحصيل مصلحت و مصالح عامّه، مورد تطابق آراء عقلا واقع مى‏شود(در قضاياى مذكور از حكم عقلىِّ عملى، بر حسن عدل و قبح ظلم، حكم شرعى مبنى بر وجوب عدل و حرمت ظلم، كشف خواهد شد چه آنكه شارع رئيس عقلا و آفريننده عقل مى‏باشد)؛ بخلاف اجماع و اتّفاق مردم كه شايد بداعى و انگيزه عادت و تأثّرات نفسانى و شبهات و احساسات مذهبى و يا مسائل سياسى باشد از چنين اتفاقى هرگز حكم شرعى كشف نمى‏شود.

نكته سوّم: و لو انّ اجماع النّاس ... اگر اجماع مردم بما هو اجماع با قطع نظر از كشف قول معصوم حجّت باشد و حكم الهى را ثابت نمايد، بايد اجماع و اتّفاق امّت‏هاى غير اسلامى مانند: يهود و نصارى و مجوس و گبر و ... ايضا حجّت باشد و اللّازم باطل فالملزوم مثله. اما بطلان لازم: احدى از علماى جهان اسلام اجماع و اتّفاق امم غير اسلامى را حجّت نمى‏داند.

نكته چهارم: اذن كيف اتّخذ الاصوليّون ... با توجّه به نكات ثلاثه يك سؤال و پرسش مهمّ و جدّى پیش می‎آید که چگونه علماى اهل تسنّن اجماع و اتّفاق تنها مسلمين را حجّت قرار داده‏اند و با چه دليل و برهانى اجماع را حجّت مى‏شناسند؟ و اين پرسش (اگر پاسخ قانع‏كننده ارائه نكنند كه نكرده‏اند) اساس مذهب و مسلك آنها را ويران خواهد ساخت.

با بازگشت به تاريخ مسلمين معلوم مى‏شود اوّلين بارى كه اجماع، مورد استفاده واقع‏ شد زمانی بود كه علماى اهل سنّت مدرك و دليلى نه از قرآن و نه از گفتار نبى اكرم بر خلافت ابى‌بكر در اختيار نداشتند، ولذا مجبور شدند از طريق اجماع، مشروعيّت خلافت او را تثبيت نمايند و در این مسأله سه ادعا را مطرح نمودند:

اوّلا: ادّعا نمودند كه مسلمانان اهل مدينه و اهل حلّ و عقد از علماى مدينه بر خلافت ابى بكر و بر بيعت با او، اجماع كرده‏اند.

ثانيا: مدّعى شدند كه مسئله امامت و خلافت از فروع دين است.

وثالثا: مدّعى شدند كه اجماع دلیلی است مستقلّ از كتاب و سنّت است.

نكته پنجم: علماى اهل سنّت، جهت اثبات حجيّت اجماع من حيث هوهو به كتاب و سنّت و عقل استدلال كرده‏اند.

قرآن: از قرآن به هفت آیه استدلال گردیده که مهم ترین از آنها این آیه شریفه است: وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى‏ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً.

«كسى كه بعد از آشكار شدن حق از در مخالفت با پيامبر درآيد و از راهى جز راه مؤمنان پيروى كند ما او را به همان راه كه مى‏رود مى‏بريم و به دوزخ داخل مى‏كنيم و پايگاه بدى دارد».

(نولّه ما تولّى) ما او را به همان راه كه مى‏رود مى‏كشانيم. شافعى به اين آيه براى حجيّت اجماع استدلال نموده كه بايد راه مؤمنين را در پيش بگيريم و اجماع مسلمين حجّت است.

اشکال: آيه مذكور به دو جهت دلالت بر حجيّت اجماع ندارد:

يكى از آن اشكالاتی که نسبت به استدلال به این آیه مطرح گردیده ايرادى است كه غزالى مطرح نموده و مصنف نیز همان را پسنديده و آورده‏اند: جمله‏ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ‏ در آيه شريفه اطلاق ندارد و شامل هر سبيلى نمى‏شود، بلكه به قرينه صدر آيه مراد از متابعت، متابعت مؤمنين است در طريق خاصى كه عبارت باشد از نصرت و يارى رسول خدا صلّى‎اللّه‌عليه‌وآله و دفع شر دشمنان از پيامبر و تسليم بودن در مقابل دستورات ايشان است‏.

بعلاوه: مجازات‏هايى كه در آيه تعيين شده براى كسانى است كه آگاهانه مخالفت با پيغمبر كنند و راهى غير از راه مؤمنان را انتخاب نمايند. و اين موضوع هيچ‏گونه ارتباطى با مسئله حجيّت اجماع ندارد.

سنت: از سنت نبوى به ده روايت استدلال گردیده و ادعا شده كه اين روايات تواتر معنوى دارند. قدر جامعى اين روايات دلالت دارد بر اینكه امت پيامبر اسلام بر خطا و ضلالت اجتماع نمى‏كنند. فلذا، اگر امت اسلامى بر امرى از امور اتفاق نظر پيدا كردند حتما آن امر صواب و هدايت خواهد بود. بنابراین همان‏طور كه كتاب و سنت معصوم‏اند و يك منبع استنباط احكام الهى هستند هكذا اجماع المسلمين هم معصوم از خطا بوده و حجت مستقلى بر احكام شرعيه است.

اشکال: اولاً: ما در سند اين روايات مناقشه داريم و صدور آن از معصوم براى ما مسلم و مورد وثوق نيست.

ثانیاً: برفرض قبول سند مى‏گوييم: تواتر معنوى را در اين روايات قبول نداريم.

ثالثاً: برفرض قبول سند و تواتر معنوى، ما دلالت اين روايات را بر مدعاى شما قبول نداريم، به دليل اينكه تعبير اين روايات اين است كه: «الا تجتمع امتى» و متبادر به ذهن از اجماع الأمة عبارت است از اجتماع كل امت اسلامى(از همه طوائف و از همه اشخاص در همه اعصار). بنابراين، روايات عصمت كل امت را ثابت مى‏كند نه عصمت بعض را، درحالى‏كه مراد اهل سنّت از اجماعى كه ادعا نموده‏اند، اتفاق كل امت نيست بلكه اتفاق خصوص علما و دانشمندان اسلام است، بلكه مرادشان اتفاق خصوص فقهاى معروف امت است، بلكه مرادشان اتفاق خصوص فقهاى معروف اهل سنّت است، بلكه مرادشان اجماع خصوص كسانى است كه به نظرشان مورد اعتماد باشند و لو از فقها نباشند چنان‏كه قصد سقيفه از اين قبيل بوده و ...

عقل: اگر برخى از صحابه بزرگوار رسول خدا صلّى‎اللّه‌عليه‎وآله بر امرى از امور اتفاق نظر پيدا كنند ما كشف مى‏كنيم كه لابد يك دليل قاطعى به آنها رسيده وگرنه بدون دليل چنين ادعاى قطعى نمى‏كردند و اگر بر تعداد صحابه افزوده شود تا آنجا كه به حد تواتر برسند، در اينجا حقانيت آنان در اين مطلب صددرصد مى‏شود چون عادتا محال است كه اين‏همه جمعيت دروغ بگويند و يا اشتباه كنند، و اگر تابعين صحابه هم بالاتفاق همان رأى صحابه را تأييد كردند دیگر هيچ‏گونه ترديدى نيست كه اين رأى حق است؛ زيرا عادتا محال است حقيقت بر تمامى آنها پوشيده باشد.

اشکال: اولاً: ما مى‏گوييم چنین اجماعی با قطع نظر از رای معصوم ارزش ندارد، به دليل اينكه، به فرض که تعداد مجمعين خيلى زياد باشد و به حد تواتر برسد و در اين صورت عادتا اجتماعشان بر كذب محال خواهد بود، اما احتمال خطا منتفى نيست شايد همه آنها خطا كرده‏اند و شايد اين ادعاى اجماعشان براساس عادت و يا تقليد از آباء و اجداد باشد و لذا ما در باب تواتر برخلاف ديگران براى مفيد علم بودن تواتر دو شرط را معتبر مى‏دانيم يكى اينكه تعداد مخبرين به حدى برسد كه عادتا اجتماعشان بر كذب محال باشد و ديگر اينكه تعداد جمعيت در حدى باشد كه عادتا خطاى آنها در فهم حادثه مستحيل باشد وگرنه مفيد فايده نيست.

ثانیاً: برفرض كه اين دليل عقلى كامل باشد و از اشكال اول غمض عين كنيم مى‏گوييم: چرا شما اين سخن را فقط در رابطه با صحابه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم مى‏گوييد؟ يا چرا فقط اختصاص به مسلمين و يا علماى مسلمين و يا علماى اهل سنّت مى‏دهيد و باقى مانده را خارج مى‏سازيد؟ دليل اين اختصاص چيست؟ آيا بهتر نيست كه بگوييد: هر امتى اگر بر امرى از امور نسل اندر نسل اتفاق كردند آن سخن حق و صواب خواهد بود؟ پس بايد اتفاق‏نظر يهوديان بر عدم نبوت مسيح و خاتم الأنبياء نيز مقبول باشد و ... شما چه دليل داريد بر اختصاص اين مطلب به مسلمين يا فقهاى مسلمين؟ هيچ راهى نداريد مگر اينكه از طريق روايات يك امتيازى را براى امت اسلامى ثابت كنيد كه طبق آن امتياز قول و اجماع امت اسلامى حجت است، ولى اجماع ديگران حجت نيست و آن امتياز عبارت است از عصمت امت از خطاى كه ساير امت‏ها معصوم و مصون از خطا نيستند، ولى امت اسلامى معصوم‏اند طبق گفته فلان حديث يا آيه و اگر اين باشد ديگر طريق عقلى كنار مى‏رود و مدرك حجيت اجماع همان كتاب و سنت خواهد بود كه ما از آن جواب داديم، درحالى‏كه شما مدعى هستيد كه اين دليل عقلى يك دليل مستقل است‏.

نتیجه این پرسش و پاسخ این گردید که: اجماع از اين جهت كه حجّت و دليل شرعى باشد و مصدر تشريع اسلامى شناخته شود بهاء و ارزشى ندارد و مسالك ثلاثه‏اى كه علماى اهل تسنّن خواستند با آن‏ها حجيّت اجماع را ثابت نمايند، دردى را دوا نكرد و حجيّت اجماع را من حيث هو، ثابت ننمود.

**سوال دوم:** معيار و ميزان در باب اجماع چيست؟ آيا معيار اتفاق كل امت اسلامى است؟ آيا معيار اتفاق علماى امت در عصرى از اعصار است؟ آيا معيار اتفاق‏نظر برخى از علماست؟

ابتدا مى‏خواهيم بدانيم كه ضابطه در باب اجماع چيست؟

مرحوم مصنف میفرماید: كه اگر ما باشيم و ظاهر اين استدلالات سه‏گانه اهل سنّت در رابطه با حجيت اجماع بايد بگوييم كه معيار اتفاق كل امت اسلامى در كل عصرها و نسل‏هاست به گونه‏اى كه حتى يك نفر از مسلمين هم مخالف نباشد، وگرنه اين اتفاق حجيت نخواهد داشت چون احتمال خطا دارد.

و لكن اهل سنّت با اين ادله خواسته‏اند مطلبى را اثبات كنند كه اين ادله بر او دلالت ندارند و آن مطلب مشروعيت خلافت ابى بكر است كه به اتفاق شيعه و سنى اتفاق الكل در آنجا نبوده، بلكه گروه اندكى جمع شده و بر اين امر بيعت نمودند، ولى جمع كثيرى از بزرگان صحابه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از مهاجر و انصار با ابى بكر بيعت نكردند و بعدها اگرچه گروهى به جبر وادار به بيعت شدند، ولى گروهى تا زنده بودند تسليم نشدند. بنابراين، مسئله بيعت با ابى بكر هم مجمع عليها بين الامة الاسلامية نبود. فلذا هريك از دانشمندان عامة راهى را برگزيده و معيارى را در باب اجماع عرضه كرده‏اند تا بدين‏وسيله مدعاى خود را كه مشروعيت خلافت ابى‌بكر است اثبات كنند و آن معيارها عبارت‏اند از:

1. مالك بن انس گفته: معيار و ميزان فقط اجماع اهل مدينه است.

2. بعضى گفته‏اند: معيار اجماع اهل مكه و مدينه و كوفه و بصره است؛ چون در آن‏ زمان اين چهار شهر مركز عالمان بوده است.

3. بعضى گفته‏اند: معيار اتفاق‏نظر اهل الحل و العقد است.

4. بعضى گفته‏اند: معيار تنها اتفاق‏نظر فقهاى اصولى است.

5. گروهى گفته‏اند: معيار اجماع اكثر مسلمانان است.

6. گروهى گفته‏اند: معيار اتفاق‏نظر عده‏اى است كه به حد تواتر برسند.

7. داود بن خلف امام اهل ظاهر گفته: معيار فقط اجماع صحابه است و اجماعات بعدى ارزشى ندارد.

مرحوم مظفر میفرمایند: تمام اين مناطها و معيارها تحكم و قول بدون دليل است و هيچ‏كدام مستدل نيست و آن فاصله عميق را كه ميان مدلول ادله و ميان مدعاى عامه وجود دارد پر نمى‏كند و ما هيچ دليلى بر تخصيص اجماع به اين عده نداريم كه منطقى باشد. آرى، ساختن و پرداختن مذهب و فريب دادن عوام الناس سبب اين‏گونه حرف‏ها گرديده است و لا غير.

اين‏ها ريشه‏هاى عميق مسئله است كه قائلين به حجيت اجماع را براى تصحيح و توجيه آن به تلاش و جنب‏وجوش انداخته، وگرنه آن راههاى سه‏گانه- برفرض پذيرفته شدن- فقط حجيّت اجماع همه مسلمانان را بدون استثنا ثابت مى‏كند و نه بيشتر. در نتيجه، اختصاص دادن حجيت اجماع به بعض از امّت و نه بعض ديگر، بدون مخصص خواهد بود. آرى، مخصص همان ميل و رغبت به اصلاح اصل مذهب و محافظت برآن در هر حال است.

**اجماع عند الامامیة:** سیأتی ان‌شاءالله.